

100 ym \overline{rw} $\overline{8h}$
dne
Lo

$ST = 82$

TEXT BOOK

~~653
1/2 281412~~[illegible]

Date 28.4.1970

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

P. 09

✓ 13 b

TEXT BOOK

بہارِ صفا و مکین مکان فضلِ خلافتِ مبین



در طبع می‌نشی کشفِ احوالِ کاتبِ طبعِ مبین

62456

بسم الله الرحمن الرحيم

Date 3

Date 3

شمر و دسترایان شمر مکرده قال که منور سر ایشان حال کار کام زبان ساخته
 بشمار شش صانعی عذاب البیانند که چاشنی نغمهای شکرین در رک و پی بی دهند
 خوش نفسان چمن نشا که بسط بساط ابنساط پر داخته زلال حمد خالق رطب اللسان
 گل ترانههای تر از شاخار صوت صد دمانیده محل شوق حجاز یا نش لبهای
 نال هندیان ز گل بند و زخم جگر عراقیان نش نبک تا رطب نور ترکان در شکر خند
 جلاجل و راق و حیان ای ترانه ریز و بلبلان منقار بلبلان بنوا ای و نغمه خیزند
 درین بستان سر افکنند غلغل ای سخن کردید گلین نغمه بلبل

[illegible][illegible]

اما بعد مرده شنیدن را بگفتن سخن شهنشاه سخنور نکته پرور نغمه پرداز ترانه ساز
ای بعد حمد و ثنات ۱۲
عرش طارم فلک حیم کیوان هم میخ حشم خورشید علم بر حیس شیم ناهید نغم
صفحه ۱۲

[illegible]

عطار در قمر خرم خلیل نوال یوسف جان او و ایجان سلیمان مکان عدل فرای ظلم گاه
 مسیحه حسن ۱۲ همان نوازی حضرت معروفتا خوشخوانی کردن ۱۳ باعتبار حکومت ۱۴

ابراهیم عادل شاه خلد اندک ملکه و سلطان و آفاضل علی العالمین بره و احسانه مثنوی

فلک قدر فلک تحت و فلک خوش
 باعتبار رفعت ۱۲ باعتبار کثرت ۱۳ باعتبار دولتی
 و مانع هوشمندی مغرطت
 به جبهه ۱۴ به جبهه ۱۵
 برو صداق شنای قبله گاهی
 شهنشاهی حسرا و دیگر که دارد
 و گر ز مست رنگین از حساش
 جنگ ۱۶
 با و ناز و لقب نوشیر و ان کیست
 میان عدل و تا عدل کشته می
 به چشم پاسبانش گرو بازش
 زگرزش فرقه را اسینه معطر
 کشدش رانخ از رگهای مجذوب
 تار ابریشم در سیاهان ۱۷
 یکی از نیره داران آفتابش

جهانگیر و جهاندار و جهان بخش
 صنعت حسن تکرار ۱۲
 گفت همت و هم شمشیر جرات
 خلیل کعب دل و وسایه
 چنین تارک بی افسر که دارد
 اگر زبست عیشتان ز جاش
 ز عدلش گوی عدل دیگران است
 ای انصاف کن ۱۳
 تفاوت کفر و دین آمد معنی
 دوری در میان دو چیز ۱۴
 زبیداریش خواست پس زبانش
 ز تشیش پیکر خصمان و دیگر
 ستمندش را سپند از خال محبوب
 مبر نو حلقه در گوش رکایش

عطار در قمر خرم خلیل نوال یوسف جان او و ایجان سلیمان مکان عدل فرای ظلم گاه
 مسیحه حسن ۱۲ همان نوازی حضرت معروفتا خوشخوانی کردن ۱۳ باعتبار حکومت ۱۴
 ابراهیم عادل شاه خلد اندک ملکه و سلطان و آفاضل علی العالمین بره و احسانه مثنوی
 فلک قدر فلک تحت و فلک خوش
 باعتبار رفعت ۱۲ باعتبار کثرت ۱۳ باعتبار دولتی
 و مانع هوشمندی مغرطت
 به جبهه ۱۴ به جبهه ۱۵
 برو صداق شنای قبله گاهی
 شهنشاهی حسرا و دیگر که دارد
 و گر ز مست رنگین از حساش
 جنگ ۱۶
 با و ناز و لقب نوشیر و ان کیست
 میان عدل و تا عدل کشته می
 به چشم پاسبانش گرو بازش
 زگرزش فرقه را اسینه معطر
 کشدش رانخ از رگهای مجذوب
 تار ابریشم در سیاهان ۱۷
 یکی از نیره داران آفتابش
 جهانگیر و جهاندار و جهان بخش
 صنعت حسن تکرار ۱۲
 گفت همت و هم شمشیر جرات
 خلیل کعب دل و وسایه
 چنین تارک بی افسر که دارد
 اگر زبست عیشتان ز جاش
 ز عدلش گوی عدل دیگران است
 ای انصاف کن ۱۳
 تفاوت کفر و دین آمد معنی
 دوری در میان دو چیز ۱۴
 زبیداریش خواست پس زبانش
 ز تشیش پیکر خصمان و دیگر
 ستمندش را سپند از خال محبوب
 مبر نو حلقه در گوش رکایش
 عطار در قمر خرم خلیل نوال یوسف جان او و ایجان سلیمان مکان عدل فرای ظلم گاه
 مسیحه حسن ۱۲ همان نوازی حضرت معروفتا خوشخوانی کردن ۱۳ باعتبار حکومت ۱۴
 ابراهیم عادل شاه خلد اندک ملکه و سلطان و آفاضل علی العالمین بره و احسانه مثنوی
 فلک قدر فلک تحت و فلک خوش
 باعتبار رفعت ۱۲ باعتبار کثرت ۱۳ باعتبار دولتی
 و مانع هوشمندی مغرطت
 به جبهه ۱۴ به جبهه ۱۵
 برو صداق شنای قبله گاهی
 شهنشاهی حسرا و دیگر که دارد
 و گر ز مست رنگین از حساش
 جنگ ۱۶
 با و ناز و لقب نوشیر و ان کیست
 میان عدل و تا عدل کشته می
 به چشم پاسبانش گرو بازش
 زگرزش فرقه را اسینه معطر
 کشدش رانخ از رگهای مجذوب
 تار ابریشم در سیاهان ۱۷
 یکی از نیره داران آفتابش
 جهانگیر و جهاندار و جهان بخش
 صنعت حسن تکرار ۱۲
 گفت همت و هم شمشیر جرات
 خلیل کعب دل و وسایه
 چنین تارک بی افسر که دارد
 اگر زبست عیشتان ز جاش
 ز عدلش گوی عدل دیگران است
 ای انصاف کن ۱۳
 تفاوت کفر و دین آمد معنی
 دوری در میان دو چیز ۱۴
 زبیداریش خواست پس زبانش
 ز تشیش پیکر خصمان و دیگر
 ستمندش را سپند از خال محبوب
 مبر نو حلقه در گوش رکایش

ستایش چون علم ساز و سرنگشت
 نوک نیزه ۱۲
 بر انگیزد بهر جانب که شکر
 ۱۱
 بکین پس رخ گرینخ بر فروزد
 ۱۲
 ز جودش قطره در چه گنجید
 ۱۱
 سخنمای که نشینده شنیدست
 ای کسی دیگر یا کسی ۱۲
 خیر از راز پنهانش دادند
 شین مقول ای او را ۱۳
 دعایش گر نگر و دباثر رم
 ۱۱
 بجا نهانم مری کشته زان دست
 یای غفلت ای مهر عظیم ۱۲
 بهر از مهر و زان بر سر آمد
 عاشقان ۱۲ غالب ۱۳
 نه تنها عشق را پشت و پناه است
 ۱۱
 و ماغ از تار موی او تار است
 در تار تار صنعت بخت ۱۲
 نهد خور هر طرقت و آبی ز تارش
 ۱۱
 اوب در پیشگاهش پیشکاری
 ۱۲

شود تسبیح ساز از مهره پشت
 ۱۱
 بگیر و گردوی راه صرصر
 ۱۲
 ز خلقتش نفخه در غنچه پدید
 ۱۱
 فراست را تو گوئی آفریدست
 مالک دانی و شناخت ۱۲
 سواد خط پیشانش دادند
 در یافت ۱۳
 اثر اثر دم زنگ چون دشتی اروم
 ۱۱
 که در هر سو صد انبار و بس است
 ای چنین محبت او در جهان است کرد که دله را بست ۱۲
 عرض عشق و دل او چو سر آمد
 ۱۱
 برای حسن هم امید گاه است
 ۱۲
 نگه را باغ رومی او بهار است
 ۱۱
 گزان رو پر توی کرد و شکارش
 ۱۲
 جبینش احیا آینه واری
 ۱۱

ای چون بخت از دست
 ای که در هر سو صد انبار و بس است
 ای که در هر سو صد انبار و بس است
 ای که در هر سو صد انبار و بس است

باز آن چون علم ساز و سرنگشت
 نوک نیزه ۱۲
 بر انگیزد بهر جانب که شکر
 ۱۱
 بکین پس رخ گرینخ بر فروزد
 ۱۲
 ز جودش قطره در چه گنجید
 ۱۱
 سخنمای که نشینده شنیدست
 ای کسی دیگر یا کسی ۱۲
 خیر از راز پنهانش دادند
 شین مقول ای او را ۱۳
 دعایش گر نگر و دباثر رم
 ۱۱
 بجا نهانم مری کشته زان دست
 یای غفلت ای مهر عظیم ۱۲
 بهر از مهر و زان بر سر آمد
 عاشقان ۱۲ غالب ۱۳
 نه تنها عشق را پشت و پناه است
 ۱۱
 و ماغ از تار موی او تار است
 در تار تار صنعت بخت ۱۲
 نهد خور هر طرقت و آبی ز تارش
 ۱۱
 اوب در پیشگاهش پیشکاری
 ۱۲

مهر در زینت کمر
 کزانی زینت کمر
 کزانی زینت کمر
 کزانی زینت کمر

را نیدن یعنی سازگاری در منصب و کار و اندین نهادن سازگاری و زخوف کبر و نداشتن ارشاد
 در دین یعنی شکستن دل بکمال
 در دین یعنی شکستن دل بکمال
 در دین یعنی شکستن دل بکمال

بازگشت به اول
 بازگشت به اول
 بازگشت به اول

بزرگوارش و تماشاش
 خلافت جمله مستون هوایش
 بخلقش حق نداده احتیاجی
 دهد صد بجز و کان را حاصل از دست
 که راز پیدا اندازد نثارش

بزرگوارش و تماشاش
 خلافت جمله مستون هوایش
 بخلقش حق نداده احتیاجی
 دهد صد بجز و کان را حاصل از دست
 که راز پیدا اندازد نثارش

بزرگوارش و تماشاش
 خلافت جمله مستون هوایش
 بخلقش حق نداده احتیاجی
 دهد صد بجز و کان را حاصل از دست
 که راز پیدا اندازد نثارش

از هی اسکندر افلاطون فطنت که دانانی و دارانی از دور و پناه هم
 می بالند خدای روزگار بدترانه ریز که سرنگشت نهضتای مست افراش
 گوشش محنت و غم می ماند به شمیم خلقتش سمن را خشن خشن
 در حبیب و دامان و بنیم نطفش غنچه را چمن چمن خنده و زریب
 پنهان بموفق ز فرمیه شنایش نطق را دم نوازش تقریر و تبویع اجاره
 دعایش صدق را کف اجابت پراز گوهر تاثیر فرمان قضا را امضا
 حکم نافذش در کار و نسبه تقدیر را بلغم تدبیر صانعش برکنار شمال گلشن
 وفاق را تا کید غنچه دل شکفانیدن و صرصر کوی نفاق را تهدید

از هی اسکندر افلاطون فطنت که دانانی و دارانی از دور و پناه هم
 می بالند خدای روزگار بدترانه ریز که سرنگشت نهضتای مست افراش
 گوشش محنت و غم می ماند به شمیم خلقتش سمن را خشن خشن
 در حبیب و دامان و بنیم نطفش غنچه را چمن چمن خنده و زریب
 پنهان بموفق ز فرمیه شنایش نطق را دم نوازش تقریر و تبویع اجاره
 دعایش صدق را کف اجابت پراز گوهر تاثیر فرمان قضا را امضا
 حکم نافذش در کار و نسبه تقدیر را بلغم تدبیر صانعش برکنار شمال گلشن
 وفاق را تا کید غنچه دل شکفانیدن و صرصر کوی نفاق را تهدید

از هی اسکندر افلاطون فطنت که دانانی و دارانی از دور و پناه هم
 می بالند خدای روزگار بدترانه ریز که سرنگشت نهضتای مست افراش
 گوشش محنت و غم می ماند به شمیم خلقتش سمن را خشن خشن
 در حبیب و دامان و بنیم نطفش غنچه را چمن چمن خنده و زریب
 پنهان بموفق ز فرمیه شنایش نطق را دم نوازش تقریر و تبویع اجاره
 دعایش صدق را کف اجابت پراز گوهر تاثیر فرمان قضا را امضا
 حکم نافذش در کار و نسبه تقدیر را بلغم تدبیر صانعش برکنار شمال گلشن
 وفاق را تا کید غنچه دل شکفانیدن و صرصر کوی نفاق را تهدید

بزرگوارش و تماشاش
 خلافت جمله مستون هوایش
 بخلقش حق نداده احتیاجی
 دهد صد بجز و کان را حاصل از دست
 که راز پیدا اندازد نثارش

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

غبار بر خاطر نشانیدن در قتل بد عیدان جلا و اجل با بخشش
هم سو کند و در کارخانه بخشش سرشته عمر با عشرت دوم هم پیوندد
نغمه قانون عدالتش ملک نواز و شعله گان نون سیاحتش ظلم گداز
سطوتش زور در پنجه شیر شکن زمرش اجل و زخون فلک افشش هم آهویا
بر بخشش جام برسم پیا آب تیغش آتش خرمین زندگانی باویش
صفیر مرگ ناگهانی را تیش شد و بن گلشن شمع و نصر خورشیدی
دریای ظفر کمر سعی بعا خدات محتش حیات و شکست سر بویا
ترتیش درست گوهر در نظرش بقدر تر از ریک صحر او عده اش بوفا
نزدیکتر از موج بدریا با ستاره بحر کفش بر او رفتانی و تشبیه خیاره و نفوذش
آفتاب و خشتانی با گیتی حلتش گرانی کوه کی کاه و با علو قدش بلند می
بستی گیاه سخن با آن بلند می که از کوتاهی سقف فلک صد جا خمیده
چمیده در انداز آستان بوس شایش سر زریا کشیده تعداد فضائل و
کمالش آب دریا بکلیل مشت پیوون و ریک صحر ابگشت شمرن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

برای این مان شکر این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 واجب لازم است خصوصاً بر ساکنان عرصه و کن که در هر طرف مجلسی و در
 گوشه محفل آراسته و پیرایه بصلای و اهرم بر خوان و وق حضور و ماند عیش
 و سر و نشسته اند بنوازش روزگار و آره را که مرکز دایره اصول است مغرناط
 از پوست بد چیده و بتارکای قانون که مسطر کتاب نعمات مستم
 عیش بر صفحات احوال کشیده طنبور و شرکاء بهوش کمند تا بر دوش
 فی باجیای سوره و رسیدن صدور از کیل کاسه کمانچه گوش سامعه انبار نغمه
 ترانه سازان هند بسنجیدن ترانه های خزانگی تر از وی خست و بین
 در دست و ورع پیشگان بهوشیار مغرب شراب حم مندل سرست پاکوبی
 اصول و دستک فی مال تارک اندوه و ملال پایمال و نغمه های نقش
 نورس فضایی کین سدرای جهان از نشاط مالا مال با بیات
 یا معنی خوش آئیده گیرند با نام کتاب یا شاه یا و اولو پور ۱۲

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

<p>ز بس و نغمه انگیز است ایام</p>	<p>سز در قصد اگر در گور بهرام</p>
<p>تدر و نغمه بر لبشیاں ساخت</p>	<p>ترخم خانه در کام و دمان سا</p>

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

در این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند
 که از این کتاب که در این عظمی که باوراک مان به پیوندش مفتوح مستعد اند

افزون از طبع معنی
دارد بی این بیان چون
تو حق غیبی از کس
و از غایت علومت بفرما
کلمات را قابل تمیز
سخت شناسد دوم آنکه
همه کس او را چندان
آفرین کردند که
طوری که اول
کدام سخن باقی مانده
سوم هم در کمال
فردمانده او را
رتبه کمال او را
نسخه خطی
عبد الزاق
بنی

بشهری مرغ داما است آهنگ
قصه ۱۲
هو از امتزاج نغمه آن حال
زبانها از شراب نغمه سرمست
خوشی را آورده پاوان
اگر کسی در و سوزماند

که از بام وورش میرود آهنگ
که موسیقار ساز و مسغ را بال
نام جانور و ساز ۱۲
نقشها پای کو مان دست بر دست
رخص کتاب ۱۲
به نورش شهر با فغم و از
در نورس ۱۲
ز خاک پاک بیجا نور سازند

اگر بر سوم جهان بینی و قوا عدلیتی ستانی و ترتیب رزم و بزم و رعایت
عزم و جزم که آیتی ست در شان او و تشریفی ست بر قدا و کما یبغی
قیام و اقدام نماید چه عجب عجب آنست که در هر فن مثل ساز و خط و
تصویر که ذوق و فن و نمان عصر قرنهای مشق بی قرینگی بر زانو می جد و جهد
منشور بند درست نموده کلاه گوشه تفاهت خیره آسمان شکسته اند باند
توجهی و در کمتر زمانی علم امتیاز بر افراشته در زبانها بحسین خود
سخن نگذاشته شهنشاه هنر آفرین خواندش باین واقع و چهارش
در صنایع دلیل قدرت صنایع خرد و خرد کار قلم بند نقش پر داری

[illegible]

از نظر تقوید و تدوین در فارسی

[illegible]

کرد و حضور تو این ملک صاحب الطمان صاحب فرزند تو را برین تو میدود صاحب خطبات الشعر اینکد معنی نوشته اول داد و فریاد و دم دار العبد التاجوم کباب شعر چهارم صاحب کینه و از ازا صاحب دیوان هم گویند دیوان

[illegible]

در آن اندازند سازد
سپهر است به کنه های بهار
اینها بنویسد بر آن را
شاید آن بنویسد بر آن را
بسی است به کنه های بهار
که در آن بنویسد بر آن را
و صحنی سیاه که بر همان مانند
نایاب درون زود و گدازد
از هم می سیاه کند و در میان
و حقه السعاده و از قول
مصنف معلوم میشود که در
حافظا کافور است که در میان
در آن اندازند سازد
سپهر است به کنه های بهار
اینها بنویسد بر آن را
شاید آن بنویسد بر آن را
بسی است به کنه های بهار
که در آن بنویسد بر آن را
و صحنی سیاه که بر همان مانند
نایاب درون زود و گدازد
از هم می سیاه کند و در میان
و حقه السعاده و از قول
مصنف معلوم میشود که در
حافظا کافور است که در میان

بایست که در این کتاب

[illegible][illegible]

۱۵
 منین قوم کی دقت
 آمد و ببادشاہ داد و دهیم قوم
 کن دین نقص و از دود دارد
 که از دست **ص** این نیز
 درینت و رسم و عادت و طرز
 داردش و باب این بین
 که این و دادن و این
 دید و برون بزم شاه
 دار و اینت داده اند
 بخت و دم و رای و دود
 ملا و خفا و کس و کس
 نیک و بد و کس و کس
 من و کس و کس و کس
 من و کس و کس و کس

62456

و سیاحه دوم از نه شریک ملاطوری مسی به کلزار ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحیم

خری حنین سخن لطاوت حمد مایه است که کلزار ابراهیم در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد

اول معرفت

که با وجود حجب کثرت در شاهده تناید وحدت معنی کلام معجز نظام کوکشف
الغطاء لما ازوت یقینا وصف حال و ساخته گلستان نیست و بوستان
عقدش از حسن و خاشاک شکسته بر داخته مجموعه عرفان موحدان
فروزی از دفتر شناسایش غنیمت و استقامت استوار آید طبع مواشیش
تبویح بیانش نشانهای بی نشان همه و نشین و خاطر نشان بافتن جهانگرد
تا کید نظرد و میان منداختن و بصورت قضایه بدحواله احوال بیرون
را با سحر پیوندیست که گنجینهش بر کشاکش کشتیان نهند و کفر ابا ایمان

کلزار ابراهیم در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد
در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد
در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد

در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد

آن فام نیست و این
در ساریوسف طلعت
یعنی شکفته و شادابی ۱۲ بالفتح تازی ۱۲ استودن ۱۲
نم و نخوت رسانیده و ماحداری لفظ و معنی بهشت تنای تارک است که سنی
نام پادشاهی کافر که سلطنت هفت اقلیم داشت گویند چهار پادشاه از سلطنت هفت اقلیم بودند و هر یک از آنها ۱۲
خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت اقلیم به صفت گمانه و ممتاز کردند
لقب حضرت ابراهیم علیه السلام
الفاظ هفت و نه گانه از قبیل صنعت بیان الاعداد

بایستی از دست همین طور
 می بردند و مطابق خداوند
 شد که کسی نتواند بجا آورد
 درست باشد ۱۲ صورت خلوت
 و ظاهر یکسانی می شود و در
 خود را همه دوست کرده و می برد
 مصنف باشد اگر چه باقی
 را معذور و داد قبول از دست
 قال
 حال استیمن حال

وادو وسط مساوات وادو
 طرفین ازومی فافهم
 این وآن یعنی اختلاف
 ای سوای حق بدیک
 نمی پوزد وادوین لفظ
 حق در مقام از اساس الی
 لفظ دارد یعنی چیزی که
 حقست ودر تحقیق وباقی
 اختلافات لا یعنی
 زوآن مغز ابرو ششم
 پیش رکان اند ختم ازین
 رشتند قدس سر شمع
 که حضرت نصیب الی
 وادو

نه سست که صد عیش و صد دل چاره از پیشانی بر میان نبرد از صدمه توحید
 بالضم در دهر ۱۲ مطلق ۱۳
 دوی در یکی گر خجسته و بعلماقه تجردش خودی در تویی او خجسته گوشی حق شنود
 مطلق ۱۳ ادقای ۱۰ مینا ۱۱ از لایحه ۱۲ مینا ۱۳
 حق بین لی حق جو و خاطر عی فان اسینه معرفت خیر تار کی آسمان سیاه سجده ۱۴

مشنوی پای فخت بر آسمان دارد
 در عبادت به گفتن و دیدن
 خلوت دیگران و صحبت او
 در دلش این و آن نمی گنجد
 بثلک گشت چون خلیل نخست
 کف و دست کر نکتہ عرفان
 طینتش باج خواه طینتها
 در عبادت زهی تنومندی
 سر و حدت بمغز و از پوست

دوم

یک گروه از انبیا و خطرات یک دستن^{۱۳}

حلقه است ایمان چون شکر جو برضی نعمت می باشد لفظ الغیب است در ۱۲

سجود

[illegible]

ت
ن
ب
ی
ع
ع

عبدالحی سیدالستد و حکیم بابر جاکرون در شرح فتویٰ استاضات کرده و فیض شریف کوکب گوادر قرار داده ۱۲۵۰

صلى الله عليه وسلم
وآله وصحبه
والمسلمين
السلام

ویندنی از سرور و

میتواند از منظر دین

وہی اس عظیم کی خاطر
محیط

در منی بر اس...

فصل فی اسباب

بنی سبی و بنی مدینه و بنی نضیر

١٠٠

فقد ارادوا ان يكونوا منكم

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

و از آنکه بدان
نویسید ای جانور

مجله علمی و ادبی
شماره ۱۰۵
۱۳۸۵

نعت محمدي

کند و میشتن و
شش و اجاب بود و

سنة ١٢٠٠

کتابخانه

که در این کتاب به شرح و تفصیل آمده است

[illegible]

ادرجہ

<p>چون قضا و قدر وجود نوشت</p> <p>گفت اوقلام است وجود سحاب</p> <p>لا قدر پیش از پری وریا</p> <p>و عده او شده و وفا سپیش</p>	<p>بر گفت و برات جو و نوشت</p> <p>کشت امید عالمی سیراب</p> <p>پوچ گرد و ورش حباب سا</p> <p>انتظاری نگشته تکیه گمش</p>
---	---

[illegible]

الف نون وواقف

بشارت با عباد حق
من گویند چنانچه در حق
کشدن و بخادد بشنید راه
و هم در تمام عالم جای
بافتن خدایا و در صلوات
کردن و ذکر اوستا و شری
بخت درستی و راستی که دارد
و فاش شد بخت و بخت این
بخت گویند بخت و بخت این

از آن قسم نشاء طومال
نیست که از تغییر و جالت
نشاء یعنی نشاء بر حال خود
و طومال بر حال خودم که قبل
نشاء است و اما در نشاء وانی
دور که لای طومالست جلوه پیدا
در اندوه و پریشانی می آید

۳۳
یعنی جان و جان نثار
که بارش را جبار بزرگوار
و شکست عهد او از قضا
محال است و شتیست و
او در گذشته در شتیست
لفظ ملائمت مناسب نیست
و را بگوید خوش و چاره
از یک مدخل جمع و فغان
کتابگی و یکجایی اضافت
عقل و شمع اول و
صفت است

از غفلت بی
و بعضی

پیشانی در شاد کی عرصه خاطر گوشه نشینان نگاه می رسد پاکی پرده چشم خدایان! بسیار

که شد خجالت از تغیر حال

و حجاب نیست آن نشاط و ملال

از غفلت یعنی گنده شدن
و بعضی بجهت باده لطف
معه در وقت اندوان
و گاهی بانه و لذت نشسته بود
چونیده نشسته لفظاً جود بپیل
ای بیایست ۱۲
اگر بکلام آید فرق در شنی
بخیروای و شنی و غزازیان
میان مبدل اگر اندک در دنیا
نصورت نشود و ۱۳
ای در جهان

و نام بنده یعنی اگر ایسکین یا مال نموده باشد
دست زدن یعنی مال کل مردم
کدانی خرچ
میتونه خود بنده یا مال او را
که از نقطه محدود عطار دافونی
بلاخره ای خرجه عدد دافونی
که بعد نقطه اندازد و دلال
آنچه عدد نقطه بنویسد
مهر را بنویسد
میویزد و در هر یک از اینها
ال حساب

بسیار از مردم را می دانند
حالات استعداده غیر ذی روح
مندی حیات و اثبات روح
لوازم آن با وفق و عقل و شعور
هم آن در علم معانی و بیان
دست به دست در معنی و فانی
بعضی علامه مولوی غفر
نظم آن بی گونی مقام
دخلفه در شرف خود این ناصح
از داده ای که خیال عالم
در راهم فراموش شده و افسوس
بالصواب و الاله الالب

اگر بشیخ عشرت غربت پردازم خلعتی را از وطن برمی آرم و تاب
این رشک هم ندارم و اگر ازین حرف زبان می بندم بغفلت
بعضی آشنایان و در ماندگان می ترسم و این قدر بستم

لب بغرب فتذرحرف وطن
نمیت از صبح روز وصل عجیب

خنده بر انشراح شام غریب
نغمه های غریب بر نخیست ساز

هست آرمی شیه غریب نواز
در سخن بر کشید مغرز پوست

لفظ و معنی غریب وارد دوست
مبذل منه ۱۳ مبدل در بعضی او عاطفه نیست ۱۲

رفتن از کومی او نصیب میا بو
مصرع ثانی در بطون تمیز مصرع اول است ۱۲

هیمچکس در وطن غریب مباد

نه هر ما را محبتش تریاق
صیت خود را که سرکشور داد

بهر کسی که بخواهد بداند
قسم جان به زندگانی او

لو بجز اولس بمهر بانی او	نامه در خواندن هنر و بیان
--------------------------	---------------------------

لفظ، شک بجای خند و در شرح دید شده درین تقدیر معنی صفت در صورت خند و لفظ بر در شرح اولی از در هر طریقی بایستد

[illegible]

و از این دلها یاد شاه
که تنهای اسیر نیست چهل روز
صد بیایس هر آن که در
مطلوبه کند آن می افروزد
موجب پاچاره و در نیست و
صبر ای فردوسی زیاده از
بیان و شوق دم نیست بشنا
نیا هم از نقد پندارن بگزین
اشاه است که ذکر شاه کردم
آینده و شوق دم بر آن
مضمون

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

زندگانی از پیر و کرم
هر کس که او را در کمال
و بیست و یک سال
مضمون بر دو هم نه از پیر
عدالت و جان زندگانی
او هم بخوار و هم دوست
بسیار از اندک از مال
دارند و بیست و یک سال
از بیست و یک سال
شمار و بیست و یک سال
بیست و یک سال
اینهاست و بیست و یک سال
اعلی و الطاف که بیست و یک سال
مشبه به است بیست و یک سال
مشبه به بیست و یک سال
ای اگر کسی بیست و یک سال
پایان ذات و بیست و یک سال
ای خطوط و بیست و یک سال
دل نه بیست و یک سال
فراستاده بیست و یک سال
قدرت بیست و یک سال
مضطرر بیست و یک سال
نیکی و بیست و یک سال
در اکثر و بیست و یک سال

و سیاحه سوم از بند شترخوری که بخوان طویل شهرت دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمان تو بر اهل سخت و کمیل سبیل
گرو که جمیل است و گرد حلیل

نطق از تو بهمانی ارباب خرد
از دانشه خوال سخن از خوال خلیل

شکر و محبت جلیلی کہ ابراہیم کی از پیشکاران خوان خلتاوست

چنانکہ شرح و بیان بیان محبت محمودیکہ حضرت محمد مصطفیٰ و آوا

شهای او بجز اعتراف ننوده چه یارای کام و زبان اولی آنکه از ریگ

مناقب آل طهارت و صحاب خیارش خصوصاً بهار ریاض و ایت علی مرتضی

علايه التحية والثناء که کلام معجز نظامش تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق

در پیوزه گری شایخ و برگ سخن بنوده نورس از این نهال شایخ اراعی کامل

خسرو عادل بر چینی قطعہ

کعبه اریاب یمان قبله اهل زمانه
و دیده و راز کحل خاک مقدم اوقفا

و بالاخره کلامه

[illegible]

سویست بخشش کردن ۱۲ هوا است مویت کبیر بخشش ۱۲ غلت بالضم عادت شیرین دوستی ۱۲

[illegible]

کبک و تیهوار سینه باز و شاهین انداخته سپرد و درون صغوه چگل عقاب
آشیانست بشیر دادن برده باخن شیرستان شبانان بحر معدلش و
و بان بند گرگان نوشتن و بدتخان حاصل سال نوگاه کنه بیا و دادن
بروی ظالم زادگان گردیمی شسته و با خلفان افلاک بفرزندی بروا
تا شمیم چین مویش نسیم از دکن بختن نمی بروا هوا آن سرزمین لب
بحر امنکشانش از نیکه حرف کم نکستی بر ناله نیاید اگر قرض ز رازگان بخت
بر نیاید خورشید را در تنور شفق نهند و اگر دریا گوهر شاهوار بر نیار و بر نیار
را بر سیخ برق کشند طراوت برهای سیرابانه مزرع هوا واران شعله
بر قهای جهان سوز سوخته خرس فتنه کاران آبا و اجداد سپرد و درون
در شفقت پدری و مادر می و طبایع و آثار بر بسند فرماندهی فرمانبری
روز و شب کان از لقب چشم بر آهست که زرچه مبلغ در کار سال و ماه
بحر از صدف گوش بر آواز که در چه مقدار در پله کرشم از و از زر و گوهر
بر داشته بخرد و لها در گنجینه باز گذاشته و عده را عمارت و فائق کمند و

اینکه بنامه موجودات زیر علم
و جوهرات خلاصه این همه فروع
گویند آن سه جادوات و نباتات
از غنیاتند و ایند از موالیه و حیوان
از اخصیات ناسیده اند و در
بالا دارد و از آب و آتش و هوا
عناصر و ارضیات را در جمیع
کائنات نزد کائنات افعال
از جمیع بیسود اند و علت وجود
تمام ای مادیات و نباتات
ایلی تعالی است

[illegible][illegible]

[illegible]

اکنون مژده مروی را که از سخنوریش سخن کند ستاع سخن را اگر چه
 خبر خوش ۱۲
 مشتریان مایه دار هستند اما فکرهای خزانگیش از آن متمنی ترست که
 خریداران ۱۳ مستول ۱۴
 در حیب خرد خروده وان بیعانه اش باشد و شنیدن اشعار و زشتايش بها
 باریکی ۱۵ معروف ۱۶
 همه گوش هست و در خواندن ابیات آبدارش گوشها جمله زبان شعری را
 از افراط حلاوت ۱۷
 بمناسبت شعرا و اوجی و نداده که بفلاک بنزد دور و یک تخفیف برایش
 تواند آورد و تنگی متن و تقشیر با وجود وسعت شرح شجاشیه کشادگی گفتنش محتاج
 اگر از نرم بنویسد صفت از نقطه زبیره خیرست اگر از نرم میگوید سرخ از نیمه زبیره

[illegible]

[illegible]

یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲
یعنی دندان شان بمسم دندان او وید و یا از شفاف او وید و اندیشه در لب مخفی گردیده ۱۲

صورت پرست شوند عجبی نیست اگر میکمل پیل بر پریشته کشد و پیکر شیر در
وید و موز کجا و بر و قلمش یکی بر کوی زمین خرطوم جوگان سازد و دیگری بندا
کویان کا و آسمان پنج باز و مفت ثانی و نهرا و که باور آن مانس خجالت و نفعال نکشید
اگر نه چه رو با میساختند یا قوت صیغی فی نیز اگر می بود و چون وا و سر دیش
و چون شمن عرق بر حسین منموند قلمها یک قلم خط بر خود داده اند که اگر تیغ محرف
بر تارک خوزید یاد راه انحراف نهاد و سر خط دیگر آن نه نهد طاوس قلمش بر فرق
لفظ و معنی چهار فرخته نشان بای از دو و ا و لفظ دوم و دانه هجائی نگاه داشته
جمعی که از شکوه سر نوشت نیاسند سطرش بر حسین سپانند تا در سجده
شکر زمین فرسایند و اوش از دوده چراغ خورشید ست و قلم پاک کنش
از مرغوله طره ناهید نقشه خطان را در مشاهد سبیل از خطش طرفه کار
افتاده از موزونی جلوه الف قد شمشاد قاستان و خمیدن ست از و نباله
میم ریحان کا کلان در قفا خاریدن از تبسم دندان سین یا سمن اوندان
به گلبرگ لب پنهان و از افتاد حلقه با سر چاه ذفن بسره خطا خس پوش

صورت پرست شوند عجبی نیست اگر میکمل پیل بر پریشته کشد و پیکر شیر در
وید و موز کجا و بر و قلمش یکی بر کوی زمین خرطوم جوگان سازد و دیگری بندا
کویان کا و آسمان پنج باز و مفت ثانی و نهرا و که باور آن مانس خجالت و نفعال نکشید
اگر نه چه رو با میساختند یا قوت صیغی فی نیز اگر می بود و چون وا و سر دیش
و چون شمن عرق بر حسین منموند قلمها یک قلم خط بر خود داده اند که اگر تیغ محرف
بر تارک خوزید یاد راه انحراف نهاد و سر خط دیگر آن نه نهد طاوس قلمش بر فرق
لفظ و معنی چهار فرخته نشان بای از دو و ا و لفظ دوم و دانه هجائی نگاه داشته
جمعی که از شکوه سر نوشت نیاسند سطرش بر حسین سپانند تا در سجده
شکر زمین فرسایند و اوش از دوده چراغ خورشید ست و قلم پاک کنش
از مرغوله طره ناهید نقشه خطان را در مشاهد سبیل از خطش طرفه کار
افتاده از موزونی جلوه الف قد شمشاد قاستان و خمیدن ست از و نباله
میم ریحان کا کلان در قفا خاریدن از تبسم دندان سین یا سمن اوندان
به گلبرگ لب پنهان و از افتاد حلقه با سر چاه ذفن بسره خطا خس پوش

صورت پرست شوند عجبی نیست اگر میکمل پیل بر پریشته کشد و پیکر شیر در
وید و موز کجا و بر و قلمش یکی بر کوی زمین خرطوم جوگان سازد و دیگری بندا
کویان کا و آسمان پنج باز و مفت ثانی و نهرا و که باور آن مانس خجالت و نفعال نکشید
اگر نه چه رو با میساختند یا قوت صیغی فی نیز اگر می بود و چون وا و سر دیش
و چون شمن عرق بر حسین منموند قلمها یک قلم خط بر خود داده اند که اگر تیغ محرف
بر تارک خوزید یاد راه انحراف نهاد و سر خط دیگر آن نه نهد طاوس قلمش بر فرق
لفظ و معنی چهار فرخته نشان بای از دو و ا و لفظ دوم و دانه هجائی نگاه داشته
جمعی که از شکوه سر نوشت نیاسند سطرش بر حسین سپانند تا در سجده
شکر زمین فرسایند و اوش از دوده چراغ خورشید ست و قلم پاک کنش
از مرغوله طره ناهید نقشه خطان را در مشاهد سبیل از خطش طرفه کار
افتاده از موزونی جلوه الف قد شمشاد قاستان و خمیدن ست از و نباله
میم ریحان کا کلان در قفا خاریدن از تبسم دندان سین یا سمن اوندان
به گلبرگ لب پنهان و از افتاد حلقه با سر چاه ذفن بسره خطا خس پوش

که در دخت ای بابو ضعیف که آنکه
در عشق نقطه رفته زنی
حال محبوب خود سوخته دایست
که از مرع کافوریم سفید بگردان
چنانکه عاشقان بریدن گل
انداختن بخت بیای
فغانم می بیند دایه
خوابم که از دیبای
غیبت کانداز دیبای
خوابم خط

وصفهای شرکان با وجودی که در دنیای عالم زیر و زبر گشته زیر و زبر او در حال خود
بعشق نقطه داغی نشوخته که مرهم کافور در انداختن سیاهیش سفید تواند کرد

رابعی خطش نگذاشت و جبینها چینی
 برقع بر خشن تار و پودنگه است
 حبذا فیض تعلق معجز کلکش نگر
 تازگیهای قم بین کز حروف چشمه دار
 کز خطش ابا خط یا قوت سنجیدم ^{مجدد و ظا ۱۲} سهو
 برهان حرفگیران قفل لب مانند است
 چون نوات از مهر کلکش ^{عیب جوان ۱۲} رنایش همچون

هر نقطه آن نام مشک آگینی
میگشت و گرنه خط پرستی دینی
قطعه اگر دو صد له ره پیش نظر باشد همان
چشمه ادرم غار صفحہ مائینی روی آن
کعبه بخشان لعل معنی ادرم انیک ترجمان
و نشین هر نقطه اش از نقطه خاطر نشان
کاین چنین شمع نباشد هیچ که در دو دمان

با وجود انیمه فضل و کمال جمله رافرع و موسیقی را اصل میدانند و قصه عجز
 بوعلی و داستان قدرت خود بر آینه بعالمیان می شنوند اگر نغمه پرواز
 زبان بدعوی اعجاز کشانند تصد لقیش عوض با آنها گوشها با آواز دهند
 میفرمایند وستی که حرکتش با اصول بر نیامیخته شایسته بار رنجینه حسینه

ظہور شاہ

55

غائب از پیش نظر او
تعلق که با محمد و دارد غایت
بنخواه اندازش عا
قلم بشمع نموده و ردی او
بدردمان و دوات پیراوش
و لطف لفظ هم و دومان
مهر این ۱۲ پروردن بنایت
محبت داشتن ۱۲
بو علی بسینا نام حکیم
دیار خوار

دوره یازدهم و بیست و یکمین بار
در مقام لفظی دارد

نقش بر روی پرده از تکرار فقرات و لغات و وقت و وقت
 بطنی تضعیف بیوت شطرنج در زاید تر قیست است و معامله نغمه ساز بی
 عجیبی گوش فرکان فته و روزگار حلقه نوازش طرفه و گوش حاضران کشیده شوی

نقش بر این پرده از تکرار فقرات و لغات و وقت و وقت
 بطنی تضعیف بیوت شطرنج در زاید تر قیست است و معامله نغمه ساز بی
 عجیبی گوش فرکان فته و روزگار حلقه نوازش طرفه و گوش حاضران کشیده شوی

بعضا پیش مرست گشته تا ساز	نفس را جان به تن از نغمه او
چوب مست ترغم گوش هر کس	نفس در نقشهایش تا نگرید
نمالد هیچ گوش از بخت ناساز	رباعیا نقشه عجیبی شاه انگلیست
شراب کهنه گوی نقش نورس	کفت غنچه کنی بر ز گل نغمه شود
پس هر چه در چشم مرهم زخمه او	گاری که بکشوه نغمه شاه رود
ز حرف ساده رویان وانگروید	از کام و زبان مطربان تا در گوش
صد ز فرقه در هر نفس آویخته است	شادابی جان نغمه تازه اوست
از لبس بهو انغمه در آمیخته است	زادسان که صبا تخت یلیمان برود
در غنچه دل غافل و آگاه رود	
بر فرق شنیدن همه جاده رود	
مالیدن گوش زهره اندازه اوست	
بر دوشش نفس سر آوازه اوست	

نقش بر این پرده از تکرار فقرات و لغات و وقت و وقت
 بطنی تضعیف بیوت شطرنج در زاید تر قیست است و معامله نغمه ساز بی
 عجیبی گوش فرکان فته و روزگار حلقه نوازش طرفه و گوش حاضران کشیده شوی

نقش بر این پرده از تکرار فقرات و لغات و وقت و وقت
 بطنی تضعیف بیوت شطرنج در زاید تر قیست است و معامله نغمه ساز بی
 عجیبی گوش فرکان فته و روزگار حلقه نوازش طرفه و گوش حاضران کشیده شوی

عالم را کارهای بسیار است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

هم شورشهای و شکرگوش	رباعی	هم مای گفتمای او گوهرگوش
ز و نغمه علم گشت بعالمگیری		هم ملکبان گرفت هم کوش

چون قاصدان خجسته پی چربان نقد و همیان بحر و کان بار و دوش
 و کمر و حرف حاصل احباس و فرسع انبار کام و زبان بطلب هنر پیشگان
 خصوصاً کنجیان یعنی اهل اصول و نغمه در اطراف و اکناف جهان
 میگردند هر کرا در فن خود مهارتی و در علم خود شهرتی بوده و در گویان
 و رقص کنان براه افتادند و در نورس پور که مکان تازه هست مسکن
 و مقام مقام شناسان ساخته و پرداخته اند چندان فراهم آمده اند
 که تفرقه روزگار عجب که بر کثرت ایشان جمع پریشانی تواند بست
 ازین بار بزرگانان یکیشا تار که گوش بجلقه شاگردی و بهبه سجده
 اوستادی رسانیده اند و با و از رشته برپای بلبل می بندند
 بر خسار بر شکفتگی گل می خندند و صد صاحب کمال و صاحب جمال
 آتجانی همیشه بر سم گشت بر در گرایش گردون ساس مایس وقت میدانند

در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها
 که در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

رباعیات

سخن آرزو دارد که بحبت تمسک کند کاخ خود بجزر شهر نو سپرد و کام
و زبان خامه کند و از بیم دراز نفسی در مصالح بنای کار آودن کوتاهی
میکند اگر شهر واری گل تعریف در آب بگیرم محله واری با خود چه تا بشرط

[illegible]

ندارد و غم از اهل آن شهر بجز	طلسمیست و دفع غمهای دهر
مصدونست از ترکستان از گزند	که دارد در فایه پیتش کوچ چو بند
سرکوی خنیاگران زهره خیز	نسیم در و بامشان نغمه نیز

[illegible]

<p>و سبب بسته تار آواز شان بهر کام سر بر فلک عرقه ز بیچاک موها که در پاکشند گرفته بی کار خود بلهوس گراید حدیث و وطن در میان</p>	<p>نمایی ز خود گوش بر ساز شان ز هر غرقه در طرنگی طرفه دل اهل نظاره بالا کشند سر کوچه عاشقی بے عس زور و غریبی ناله زبان</p>
<p>در هر دو کان بسته بازارش که تبار شعاعی آفتاب طنابی کر دیده کار هزار سود و سود راست آمده و قاعده راستی و درستی باین مرتبه که کج بیعیان از رشته راستی بیرون نتوانند رفت چنانچه آسمان از کمالت میان در بندگی خدا گمان محکم کرده زین نیز نفع رسانی که بسته مدنو</p>	<p>ای بلهوس در طرنگی عشق بیچاره ۱۲</p>
<p>ز بازار گلزار باغ و کشت بقول مقالات شیدایان ز بس یوروزی ب شک سپهر حیه چشم سز آن رنگین گاه</p>	<p>چو میخواست بستان ملک این خم بعرض خیالات سودایان بروج و کاکین پراز ماه و مهر بشور نمک از شکر باج خواه</p>

[illegible]

از الفت فرائی و وحشت زوای و انس گزینی و نشینی چه توان گفت
مگر خاک آدم این خاک بود | که کردند پیش ملائک سجود
سز که تجار مایه دار این خاک پاک را کالاً ساخته بایران تو را نبرد
تا در ترکست از فتنه و آشوب گل کرده مت و لهای خراب و تعمیر سینه ها
ویران کنند اگر بشری در دیده کشند آنچه تا حشر از زمین خواهد رست بنید
فی المثل اگر هم خریطه نوشتار و بودی بدش با بضرورت آبر و بود نظم

آتش چون می از چهره دل گردد غم میشود نمیش از زمین تن بدل
سبز موی صحت میروید مایه سر سبز آتش اگر در آب بقا افتد

[illegible]

بہر حجت مشق و ترقی میباش

بہر حجت مشق و ترقی میباش

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

هم ایضا خلق خدا
هم ایضا خلق خدا

و من بیاید و می بیند که در میان ما و شما

و خورشیدی را که
پادشاهان و دولتمندان
و پادشاهی و پادشاهان
نظر لفظ و معنی
ببین اول اول است
دکن که مفسر و پیرایه اند
عند دکن اند پیرایه اند
غریب و طعن دارد
فصوص
یعنی بزم
همه بزم
خلق خدا
پادشاهی را پادشاه میکند

بلی حسرت را بنجا که بالارود

چو آید منبر و تاج با سخا و د

استفاده از احوال ۱۲۴
سوم حضرت شاه خلیل الله که نزاکت خاطرهای نشتر خوبان
باجاره قلم بدیع رقم اوست نازک خیالانی که حسن سخن را مثلث میدادند
درین حسرت اند که بزبان قلمش نستعلیق حرف ننهد در علم خط چنانست
که عمده آن سهوا العلم نصف الخط میتوان گفت فراق نو خطان را
بمشغولی نظاره خطش گفته میتوان کرد الحق این خط را بان خط
چسبیت که کنگلی این رازیت است و آنرا آفت هر که بحب خوان
مفروش نشد سواد جریده تر کیش روشن نگشت هم فواره خا
چه بنفشه زار بارسانیده و از شیرینی رقم بحروف چه شکر خندا
چشانیده و نگاه تماشائی آچنان بر خطش نجس پیده که در بر گشتن
دیدها در سده بخوابانیده و کتابتی بصورت چنان خفی که بر
هر صفحه کتابی پیوده و در معنی چنان جلی که در کتابکی آسمان نموده
از فرخندگی صفحاتش فال همه بینندگان بخواه و بزبان و رازی قلمش

[illegible]

تاریخ ۱۳۰۲

۱۲ اب ای سیم کردن او در قفسه
سینیدید او را در قفسه
و از او در قفسه
فصلی در بیان جانی
نواذ و ان

پیش از آنکه از خواب بیدار شود و بر آنکه خدا یگانا هم خستگی بر می دارد و هم شوخی جانی بر بارش

وَقَدْ كَسَنَ شَخْلَ اِيْنِ بَاغِ رَاغِبِ رَم

بگشت حرفی نو نیم برآب

به بزمی که خوان بیان می نمود

درین انجمن کیست صاحب سخن

دہم جام وحدت اگر گشت است

خجسته است قالم باریابشاک

بظمت چنان منشیان کما مکار

غزلها از ریختن دست و سیم خام
ای خالصه

زهر فم لب مطربان بهر مند

مشاجراتیان ذکر خوان من اند

لب خشک نگذاشت شعر نرم

بطوفان عمان نگرد و خراب

سخن را سخن در دیان می نم

که عشق نورزیده باشی

نعم و ام کثرت اگر خلوت است

که گیرند از گفته ام حسب حال

که بیشتر شان نشره گردن شار
نام شماره ۱۲۵

غزالان روم کرده را کرده روم
 مراد از غزالان روم کرده را کرده روم

اینید و از من بیانک ببلند
ایام و روز بکشند

خواباتیان خود از آن مساند
شراب خواندی ۱۲ — از ملک من هم شرب من

این و بیاجه مکتوبیت از ظهوری بساکنان بعل مسکون که از همه

طرف رو کعبه مراد کرده مقام ابراهیم را مرکز دانند و غفلت

[illegible]

فصل در بیان
تألیفات و تصانیف
شعر و نثر
و سایر کتب
معارف و ادبیات
که در این کتاب
درج شده است

خوش و بهار
 گویند که این کتاب را
 که در این زبان
 چندان نامش
 و طاری گردد که
 گویند که
 بجای صاحب سخن
 است بی اضافة
 و از ندرت

مذاق سخن خواهد بود البته
شاید ای کلام من خواهد شد
نمودن ای غیبت در گشت
ساختن کار نیست و گشت را
دوازد

استاد محترم که در این مقام
بسیار جاهل و نادان
از نظر عالیست
شما در این مقام
که اگر کسی را که
در این مقام
و در این مقام
از نظر من
و در این مقام
که در این مقام
استاد محترم که در این مقام

سید شمس الملک نورالدین ظهوری ترشیزی لایق و قانی

بر نیچرخ اشتهار ظهوری

دینا نوری و حق تعالی فیض بلوی نرسیده که عنقای بلور و
تخیل گردش نگر دیده و کند فکر بلند از کنگره اسرارش
و اصل با علی مراتب رسانی و در هم آسمان پیوند از کاخ نکوش
بر زمین عجز و جبهه ای هر کس از شائقان کیمیای سخنهایش باکی
و با وجود طبع چند بار غنبت طبع طالبان بچکان باقی بقدر رفیع
انفلاط متن و حواشی در سطح فیض منبع منشی نو لکشتو مقام کا
بار و از دهم ماه و سیمبر شش و زیور بلج پوشیده

قطعه تالیف طبع سابق از منشی گویند پریشان و صفا

روز وادش غل گشت نوری

بکفا

۹۵

چو شد طبع این نسخه باریب زینت

و صفا سال طبعش چو پدید آید

۹۵



**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**
UNIVERSITY OF KASHMIR
**HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN.**